

ارزیابی استدلال‌های وریا امیری

من در صداقت وریا تردیدی ندارم. درست به همین دلیل، نقد استدلال او ضروری است؛ زیرا صداقت، ضامن مصونیت اندیشه از خطا نیست. گاهی نیت پاک، از سر نفرت عمیق از شرّ موجود، زودتر به نیرویی اعتماد می‌کند که خود را در برابر آن شرّ نشان می‌دهد. در جهانی که مناسبات قدرت حتی زبان رهایی را آلوده می‌کنند، اندیشه‌ی صادقانه نیز اگر نسبت میان مقدمات و نتایج خود را سخت‌گیرانه نیازماید، ممکن است به نام رهایی، به نتیجه‌ای تن دهد که مقدماتش آن را توجیه نمی‌کنند.

یکی از نمونه‌های این خطر، صورت‌بندی به‌ظاهر منطقی او از جایگاه رضا پهلوی است. متن منظم و زنجیره‌ای به نظر می‌رسد، اما در چند نقطه، نتیجه از مقدمات فراتر می‌رود. از گزاره‌هایی مانند «جمهوری اسلامی به رضا پهلوی حمله می‌کند» یا «رضا پهلوی ظرفیت بسیج دارد»، نهایتاً می‌توان فهمید که او در میدان سیاست نیرویی قابل توجه است. اما از این‌ها نمی‌توان نتیجه گرفت که «پس حمایت از او عقلانی است». خود متن می‌پذیرد که حمله رژیوم به او «به‌تنهایی برهان قطعی» نیست. با این حال، همان نشانه در ادامه به یکی از پایه‌های نتیجه‌نهایی تبدیل می‌شود. این‌جاست که نقد باید مکث کند: جایی که نشانه جای دلیل را می‌گیرد.

۱. مغالطه «دشمن دشمن من، دوست من است»

ساختار اصلی چنین است:

جمهوری اسلامی دشمن اول است.

رضا پهلوی برای جمهوری اسلامی خطر است.

پس حمایت از رضا پهلوی عقلانی است.

این یک نسخه نرم‌شده از مغالطه دشمن دشمن من، دوست من است است. حتی اگر بپذیریم جمهوری اسلامی دشمن اول است، و حتی اگر بپذیریم رضا پهلوی برای آن خطر است، از این دو گزاره نتیجه نمی‌شود که حمایت از او بهترین یا عقلانی‌ترین راه است. برای رسیدن به آن نتیجه باید مقدمات دیگری هم اثبات شوند، مثلاً:

- رضا پهلوی واقعا توان گذار دموکراتیک دارد؛
- هزینه‌های حمایت از او کمتر از منافع آن است؛
- حمایت از او اپوزیسیون را قطبی و فرسوده نمی‌کند؛
- او بدیل‌های بهتر را تضعیف نمی‌کند؛
- شبکه اطراف او خطر اقتدارگرایی آینده را افزایش نمی‌دهد.

متن این‌ها را به‌قدر کافی اثبات نمی‌کند.

۲. مغالطه استنتاج از تبلیغات دشمن

در گزاره‌های ۳ و ۴ گفته می‌شود جمهوری اسلامی به رضا پهلوی حمله می‌کند و این «نشانه‌ای مهم» از خطرناک بودن اوست. متن البته احتیاط می‌کند و می‌گوید این «برهان قطعی» نیست، اما بعداً همین نشانه را یکی از ستون‌های نتیجه قرار می‌دهد.

مشکل منطقی این است که رفتار تبلیغاتی یک حکومت می‌تواند دلایل مختلف داشته باشد:

- ممکن است واقعا از آن فرد بترسد؛
- ممکن است بخواهد اپوزیسیون را حول چهره‌ای قطبی سازمان دهد؛
- ممکن است بخواهد مخالفان را به دوگانه «رژیم یا پهلوی» محدود کند؛
- ممکن است بخواهد بدیل‌های دموکراتیک‌تر و جمع‌تر را حاشیه‌ای کند؛
- ممکن است با بزرگنمایی یک چهره، کل اپوزیسیون را سلطنت‌طلب جلوه دهد.

پس از «رژیم به او حمله می‌کند» نمی‌توان نتیجه گرفت «او خطر راهبردی واقعی و مفید برای گذار است». این یک استنتاج بیش‌ازحد از نشانه مبهم است.

۳. دوگانه‌سازی پنهان: جمهوری اسلامی یا پهلوی

متن ظاهرا می‌گوید «نه پهلوی‌پرستی، نه پهلوی‌ستیزی»، اما در عمق استدلال یک دوگانه محدود می‌سازد:

یا تخریب کور پهلوی و کمک به جمهوری اسلامی،
یا حمایت انتقادی از پهلوی.
این دوگانه ناقص است. گزینه‌های دیگری هم وجود دارد:

- مخالفت اصولی با جمهوری اسلامی و هم‌زمان مخالفت با بازگشت سلطنت؛
- حمایت از جمهوری‌خواهی دموکراتیک؛
- حمایت از ائتلافی غیرشخص‌محور؛
- تمرکز بر نهادسازی، نه چهره‌سازی؛
- نقد رادیکال هم‌زمان جمهوری اسلامی و پروژه سلطنت.

پس متن با اینکه خود را میان‌رو نشان می‌دهد، عملا منتقد جدی پهلوی را به نزدیکی با «تخریب کور» هل می‌دهد. این نوعی دوگانه کاذب است.

۴. مغالطه مقایسه با بدترین وضعیت موجود

در گزاره‌های ۷ تا ۹ گفته می‌شود حتی اگر جریان نزدیک به پهلوی بعد از گذار قدرت را کامل تحویل ندهد و حکومتی اقتدارگرا اما سکولارتر و غیرایدئولوژیک بسازد، باز از جمهوری اسلامی بهتر خواهد بود.

این‌جا مشکل، مقایسه با بدترین معیار ممکن است. اینکه چیزی از جمهوری اسلامی بهتر باشد، کافی نیست که از آن حمایت کنیم. جمهوری اسلامی چنان معیار پایینی است که بسیاری از حکومت‌های اقتدارگرا ممکن است در بعضی ابعاد از آن «بهتر» باشند. اما سیاست دموکراتیک نباید فقط بپرسد:

آیا این از جمهوری اسلامی بهتر است؟

بلکه باید بپرسد:

آیا این مسیر احتمال دموکراسی، حقوق برابر، حاکمیت ملت و پاسخگویی را افزایش می‌دهد

یا کاهش می‌دهد؟

اگر معیار فقط «بدتر از جمهوری اسلامی نباشد» باشد، آنگاه بسیاری از بدیل‌های اقتدارگرا قابل توجیه می‌شوند. این خطرناک است.

۵. مغالطه «بدتر نبودن» به جای «موجه بودن»

متن می‌گوید حتی سناریوی بدبینانه پهلوی‌محور از جمهوری اسلامی بهتر و اصلاح‌پذیرتر است. اما از «بدتر نبودن» یا حتی «بهتر بودن نسبی» نتیجه نمی‌شود که حمایت از آن موجه است. مثلاً ممکن است گزینه‌ای از وضع موجود بهتر باشد، اما همچنان:

- دموکراسی را به تأخیر بیندازد؛
- فرهنگ رهبرمحوری را تقویت کند؛
- اپوزیسیون را شکاف دهد؛
- نیروهای مدنی و جمهوری‌خواه را تضعیف کند؛
- امکان‌گذار جمعی و نهادمند را کم کند.

بنابراین متن میان دو گزاره خلط می‌کند:

(الف) ممکن است حکومت آینده پهلوی‌محور از جمهوری اسلامی بهتر باشد.

(ب) پس حمایت از پهلوی راهبرد عقلانی است.

گزاره ب از گزاره الف نتیجه نمی‌شود.

۶. ابهام در مفهوم «حمایت انتقادی»

«حمایت انتقادی» در متن زیاد تکرار می‌شود، اما دقیق تعریف نمی‌شود. حمایت انتقادی یعنی چه؟

آیا یعنی:

- حمایت رسانه‌ای؟
- رأی دادن در رفراندوم؟
- پذیرفتن رهبری دوران گذار؟
- دفاع از او در برابر نقدها؟
- عضویت در کمپ سیاسی؟
- ترجیح او بر دیگر نیروها؟
- مشروعیت دادن به نقش موروثی/نمادین او؟

وقتی مفهوم مرکزی استدلال مبهم است، نتیجه هم مبهم می‌شود. متن از ابهام استفاده می‌کند تا موضعش معتدل به نظر برسد: نه پرستش، نه ستیز، بلکه «حمایت انتقادی». اما چون حدود این حمایت روشن نیست، می‌تواند در عمل به حمایت سیاسی جدی از یک پروژه شخص‌محور تبدیل شود.

۷. خلط میان «نقد» و «تخریب»

متن درست می‌گوید نقد با تخریب فرق دارد. اما سپس خطر دارد که نقدهای بنیادی را در عمل به «تخریب کور» نزدیک کند. در گزاره ۱۰ و ۱۱ گفته می‌شود تخریب کور رضا پهلوی می‌تواند به سود جمهوری اسلامی باشد.

این گزاره به‌خودی‌خود می‌تواند درست باشد. اما مشکل این است که مرز میان نقد بنیادی و تخریب کور روشن نمی‌شود. مثلاً آیا این‌ها تخریب‌اند یا نقد مشروع؟

- نقد اصل سلطنت موروثی؛
- نقد نقش نمادین خانواده پهلوی؛
- نقد سابقه استبداد سلطنت پهلوی؛
- نقد شبکه‌های رسانه‌ای و لابی‌گری اطراف او؛
- نقد شعارهای اقتدارگرایانه بخشی از هواداران؛
- نقد خطر «شاهزاده‌محوری» در گذار سیاسی.

اگر مرز روشن نباشد، برچسب «تخریب کور» می‌تواند خودش ابزار ساکت‌کردن منتقدان شود.

۸. مغالطه بار اثبات معکوس

در بخش ۴.۴، متن می‌گوید فرضیه «برکشدین پهلوی توسط رژیم» ضعیف است مگر اینکه شواهد جدی ارائه شود. این حرف از یک جهت درست است: کسی که ادعا می‌کند رژیم عامدانه پهلوی را بزرگ می‌کند، باید شواهد بیاورد. اما خود متن هم ادعای مقابل را اثبات نکرده است: اینکه حملات رژیم عمدتاً ناشی از ترس واقعی است. در واقع هر دو فرضیه نیازمند شواهدند:

- رژیم به او حمله می‌کند چون واقعا خطر جدی است؛
- رژیم به او حمله می‌کند چون از قطبی‌سازی سود می‌برد.

متن فرض دوم را «ضعیف» می‌نامد، اما فرض اول را «تبیین ساده‌تر» می‌داند. این بیشتر داوری تفسیری است تا استنتاج منطقی. اینجا نوعی ترجیح دادن روایت مطلوب بدون اثبات کافی رخ می‌دهد.

۹. مغالطه «تبیین ساده‌تر پس درست‌تر»

متن می‌گوید تبیین ساده‌تر این است که رژیم پهلوی را خطر واقعی می‌داند. اما ساده‌تر بودن یک توضیح همیشه به معنای درست‌تر بودن آن نیست.

در سیاست امنیتی و تبلیغاتی، رفتار حکومت‌ها می‌تواند چندلایه باشد. ممکن است رژیم هم از پهلوی بترسد، هم از برجسته شدن او سود ببرد. این دو لزوماً متناقض نیستند. متن اما مسئله را بیش از حد ساده می‌کند:

- یا رژیم او را عامدانه بزرگ می‌کند،
 - یا چون واقعا خطرناک است به او حمله می‌کند.
- درحالی‌که ممکن است هر دو تا حدی درست باشند.

۱۰. خلط «ظرفیت بسیج» با «صلاحیت رهبری»

در گزاره‌های ۴.۱ و ۵ از توان بسیج اجتماعی، هواداران، نام، جایگاه نمادین و حضور رسانه‌ای رضا پهلوی سخن گفته می‌شود.
اما توان بسیج با صلاحیت سیاسی یکی نیست. یک چهره ممکن است:

- محبوب باشد اما برنامه نداشته باشد؛
- نمادین باشد اما دموکراتیک نباشد؛
- رسانه‌ای باشد اما پاسخگو نباشد؛
- ظرفیت بسیج داشته باشد اما نیروهای ناسالم پیرامونش را تقویت کند.

پس از «توان بسیج دارد» فقط می‌توان نتیجه گرفت «باید او را در تحلیل سیاسی جدی گرفت»، نه اینکه «باید از او حمایت انتقادی کرد».

۱۱. خلط «جدی گرفتن» با «حمایت کردن»

گزاره ۲ می‌گوید هر نیرویی که تهدیدی جدی برای دشمن اول باشد، باید از نظر راهبردی جدی گرفته شود. این گزاره نسبتاً معقول است. اما نتیجه نهایی متن از «جدی گرفتن» عبور می‌کند و به «حمایت انتقادی» می‌رسد.

این یک پرش منطقی مهم است.

ممکن است نیرویی را جدی بگیریم، اما از آن حمایت نکنیم. مثلاً:

- جدی گرفتن برای نقد؛
- جدی گرفتن برای مهار خطراتش؛
- جدی گرفتن برای مذاکره؛
- جدی گرفتن برای رقابت؛
- جدی گرفتن برای جلوگیری از انحصارطلبی.

پس «باید جدی گرفته شود» مساوی نیست با «باید حمایت شود».

۱۲. مغالطه پیامدگرایی ناقص

متن می‌گوید تخریب پهلوی ممکن است به سود جمهوری اسلامی تمام شود. اما فقط پیامدهای منفی نقد/تخریب پهلوی را می‌سنجد، نه پیامدهای منفی حمایت از او را. برای یک سنجش راهبردی منصفانه باید هر دو طرف بررسی شود:

هزینه‌های تخریب پهلوی:

- تضعیف یکی از چهره‌های ضد جمهوری اسلامی؛
- کمک به تبلیغات رژیم؛
- پراکندگی اپوزیسیون.

هزینه‌های حمایت از پهلوی:

- تقویت رهبرمحوری؛

- احیای نوستالژی سلطنت؛
- حاشیه‌رفتن نیروهای دموکراتیک؛
- مشروعیت‌بخشی به طرفداران اقتدارگرا؛
- قطبی‌سازی جامعه؛
- کاهش اعتماد گروه‌های قومی، چپ، جمهوری‌خواه، دادخواه و حقوق‌بشری.

متن طرف اول را مفصل‌تر می‌بیند، اما طرف دوم را بیشتر در قالب «قابل اصلاح با نقد» ساده می‌کند.

۱۳. نادیده گرفتن مسئله مشروعیت

در متن، رضا پهلوی عمدتاً به‌عنوان «ابزار سیاسی» برای تضعیف جمهوری اسلامی معرفی می‌شود. اما مسئله مشروعیت سیاسی حل نشده باقی می‌ماند. پرسش‌های مهم:

- مشروعیت ویژه رضا پهلوی از کجا می‌آید؟
- اگر فقط یک شهروند سیاسی است، چرا جایگاهش از دیگران برجسته‌تر است؟
- اگر برجستگی‌اش از نسبت خانوادگی با سلطنت می‌آید، آیا این با حاکمیت برابر شهروندان سازگار است؟
- آیا «سرمایه نمادین موروثی» با دموکراسی مدرن تنش ندارد؟

متن می‌گوید حمایت از او به معنای شاه آینده دانستن او نیست، اما توضیح نمی‌دهد چگونه می‌توان از سرمایه سیاسی موروثی استفاده کرد بی‌آنکه منطق موروثی قدرت را بازتولید کرد.

۱۴. فرض خوش‌بینانه درباره «اصلاح‌پذیری» اقتدارگرایی سکولار

در گزاره ۸ و ۹ گفته می‌شود یک اقتدارگرایی سکولارتر و متعارف‌تر از جمهوری اسلامی بهتر و اصلاح‌پذیرتر خواهد بود. این گزاره اثبات نشده است. اقتدارگرایی سکولار هم می‌تواند بسیار سخت‌جان، سرکوبگر و غیرپاسخگو باشد.

نمونه کلی آن در سیاست معاصر زیاد است: حکومت‌های غیرمذهبی یا سکولار هم می‌توانند امنیتی، پلیسی، فاسد، شخص‌محور و ضدآزادی باشند. بنابراین «غیرایدئولوژیک بودن» یا «سکولار بودن» به‌خودی‌خود تضمین‌کننده اصلاح‌پذیری نیست.

اینجا متن دچار خوش‌بینی گزینشی می‌شود: خطرهای جمهوری اسلامی را حداکثری می‌بیند، اما خطرهای اقتدارگرایی جایگزین را قابل مدیریت فرض می‌کند.

۱۵. مصادره به مطلوب در نتیجه نهایی

نتیجه نهایی می‌گوید: چون جمهوری اسلامی دشمن اول است، پهلوی برای آن خطر است، تخریب او به سود رژیم است، و حمایت بی‌قید خطرناک است، پس راه درست «حمایت انتقادی» است.

اما خود «راه درست» همان چیزی است که باید اثبات می‌شد. متن با چیدن مقدمات، از ابتدا به سمت نتیجه مطلوب طراحی شده است. گزینه‌های دیگر به‌طور جدی بررسی نمی‌شوند. مثلاً نتیجه می‌توانست این باشد:

- رضا پهلوی باید جدی گرفته شود، اما حمایت نشود؛
- باید با او وارد گفت‌وگوی مشروط شد، نه حمایت؛
- باید از او مطالبه شفافیت کرد پیش از هر نوع حمایت؛
- باید از ائتلافی چندصدایی حمایت کرد که پهلوی فقط یکی از اعضای آن باشد؛
- باید از هیچ چهره فردی حمایت نکرد و فقط از اصول دموکراتیک حمایت کرد.

اما متن همه این امکان‌ها را به نتیجه «حمایت انتقادی» فرو می‌کاهد.

۱۶. بی‌توجهی به خطر «ابزار شدن دموکراسی»

متن می‌گوید حمایت از رضا پهلوی به‌عنوان «ابزار سیاسی» برای تضعیف دشمن اول است. اما در سیاست، ابزارها بی‌طرف نیستند. گاهی ابزاری که برای رسیدن به هدف انتخاب می‌شود، خود هدف را تغییر می‌دهد.

اگر هدف دموکراسی، حاکمیت ملت و آزادی است، استفاده از ابزارهایی مثل:

- رهبری کاریزماتیک؛
- نام خانوادگی سلطنتی؛
- نوستالژی اقتدار پیشین؛
- هواداری عاطفی و شخص‌محور؛
- حذف یا تحقیر منتقدان؛

می‌تواند همان هدف دموکراتیک را تضعیف کند. متن به این خطر اشاره می‌کند، اما آن را با «نقد منصفانه» قابل حل می‌داند. این کافی نیست.

۱۷. ضعف در تعریف «دشمن اول»

بخش اول متن مفصل توضیح می‌دهد چرا جمهوری اسلامی دشمن اول است. این بخش از نظر سیاسی قابل فهم است. اما حتی اگر این گزاره را بپذیریم، باز یک پرسش باقی می‌ماند:

آیا در سیاست فقط باید بر اساس «دشمن اول» تصمیم گرفت؟

گاهی تمرکز مطلق بر دشمن اول باعث می‌شود خطرهای بعدی کوچک شمرده شوند. منطق «فعلاً این را بزنیم، بعداً درباره آزادی حرف می‌زنیم» در بسیاری از انقلاب‌ها و گذارها به بازتولید اقتدارگرایی انجامیده است. پس گزاره «دشمن اول» نباید همه معیارهای دیگر را ببلعد.

۱۸. مغالطه لغزش از «نقد لازم است» به «حمایت لازم است»

متن در بخش‌های ۱۲ تا ۱۶ خوب توضیح می‌دهد که نقد منصفانه ضروری است. اما این بخش لزوماً از حمایت از پهلوی دفاع نمی‌کند. در واقع می‌توان گفت:

چون جریان پهلوی خطر رهبرپرستی، لمپنیسم و اقتدارگرایی دارد، پس حمایت از آن باید بسیار محتاطانه یا حتی ناموجه باشد.

اما متن برعکس نتیجه می‌گیرد:

چون نقد می‌تواند آن را بهتر کند، پس حمایت انتقادی درست است. این نتیجه ضروری نیست. اینکه چیزی با نقد بهتر می‌شود، دلیل کافی برای حمایت از آن نیست. جمع‌بندی فشرده مهم‌ترین ایرادهای منطقی متن این‌هاست:

1. از «دشمن بودن جمهوری اسلامی» نتیجه می‌گیرد که نیروی ضد آن شایسته حمایت است؛ این همان منطق ناقص «دشمن دشمن من» است.
2. از حمله تبلیغاتی رژیم به پهلوی، خطرناک و مفید بودن او را بیش از حد نتیجه می‌گیرد.
3. میان «جدی گرفتن» و «حمایت کردن» خلط می‌کند.
4. گزینه‌های دیگر غیر از «پهلوی‌ستیزی» و «حمایت انتقادی» را کم‌رنگ می‌کند.
5. بدترین وضعیت موجود، یعنی جمهوری اسلامی، را معیار مقایسه قرار می‌دهد و از این طریق اقتدارگرایی جایگزین را قابل قبول‌تر نشان می‌دهد.
6. مفهوم «حمایت انتقادی» را مبهم نگه می‌دارد.
7. خطرهای حمایت از پهلوی را کمتر از خطرهای نقد یا تخریب او بررسی می‌کند.
8. مسئله مشروعیت موروثی و شخص‌محوری را حل نمی‌کند.
9. از «توان بسیج» به «صلاحیت راهبردی» می‌پرد.
10. نتیجه مطلوب، یعنی حمایت انتقادی، عملاً از پیش در ساختار استدلال تعبیه شده است.

یک نقد منطقی دقیق‌تر می‌تواند بگوید:

رضا پهلوی را می‌توان به‌عنوان یک اپوزیسیون جدی گرفت، اما از این جدی‌بودن، حمایت سیاسی نتیجه نمی‌شود. حمایت نیازمند معیارهای مستقل‌تری است: تعهد روشن به دموکراسی، شفافیت، پاسخ‌گویی، نفی قدرت موروثی، مرزبندی با اقتدارگرایان، و ضمانت‌های عینی مسئولیت‌پذیری در برابر شهروندان.

با مهر و دوستی